

پرسش و پاسخ

باگزیده های از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب علیشاه)

دوستان و نوزدهم

فهرست

جزوه دویست و نوزدهم - پرسش و پاسخ باگزیده ثانی از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب علیشاه)

صفحه

عنوان

- زن ها خیلی ها گله می کنند که چرا اختیار خانواده دست مرد
باید باشد؟ ۷
- در مورد اینکه می گویند فلان کس خواستگاری ما آمده یا
دارای این مسائل است، حالا شما چه می گویند؟ ۱۴
- چرا اهل ضلالت نجات نمی یابند و هدایت نمی شوند؟ ۱۹
- آیا فرقی در رعایت نظم و رعایت نظام هست؟ ۲۲
- از ائمه سؤال شده شما که از گناه معصوم هستید یعنی از
بیچگی اصلاً گناهی نمی کنید پس خدا در فطرتان اینطور
گذاشته، اینکه ارزشی ندارد؟ ۲۹
- جلوه ی الهی را چگونه ببینیم؟ ۳۰
- آیا صحیح است که چندی پیش در روزنامه ها گویا کسی
فتوی داده است که علیه دشمنان اسلام می شود تهمت زد،
می شود دروغ گفت؟ ۳۲

- ۳۹..... چه کنم؟ خیلی دچار شک هستم،
- ۴۲..... چگونه متوجه بشویم که توبه مان کامل بوده است؟
- ۴۷..... چگونه به دنبال علم واقعی باشیم؟
- ۵۰..... فهرست جزوات قبل

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذبعلیشه) پاسخ نامهها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقري بيان مي فرمايند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامهها و سؤالات نمي باشد، لطف نماييد مطالب جزوات بيانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرماييد. فقط کسانی جزوات را بگيرند که مطالعه مي کنند، نه اينکه بگيرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسي هر چه بيستر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و ساير مؤمنين به اين جزوه و ساير جزوات بيانات، درصورتی که بيستر از يك جلد موجود داريد، لطف نموده به سايرين هديه نماييد. با توجه به آنکه تهيه‌ی جزوات بيانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خيريه و انتشاراتی صورت مي گيرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراك، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرماييد.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و ساير جزوات بيانات، توفيق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزارى مي شود. مطالعه‌ی جزوات از طريق سايت اينترنتی ذيل نيز امکان پذير مي باشد. در اين سايت، جزوات به تفکيک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتيب عرفانی، گفت‌وگوهای عرفانی، شرح رساله شريفه پندصالح، شرح فرمايشات حضرت صادق (علیه السلام) (تفسير مصباح الشريعة و مفتاح الحقیقه)، شرح فرمايشات حضرت سجّاد (علیه السلام) (شرح رساله حقوق)، شرح و تفسير برخی از آیات قرآن کریم، جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه، ذکر و فکر، بيعت و تشرّف، دعا، خواب و رويا، بیماری و شفا، روح، شیطان، امر به معروف و نهی از منکر، آداب حضور در مجالس فقري) و... مي باشد. همچنين در اين سايت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نيز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می‌نویسد یا مطلبی می‌گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی‌رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی‌توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می‌شود و منتشر می‌گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده‌ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته‌ام جواب ندادید. آخر می‌گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه‌ای که آنها سلام می‌رسانند، التماس دعا می‌گویند، همان لحظه، دعا و خواسته‌شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می‌رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می‌شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی‌شود این کار را کرد، نمی‌رسیم.

بنابراین درباره‌ی سؤال که در ذهنتان پیدا می‌شود، حتماً جواب داده‌ام. این جزوه‌هایی هم که درمی‌آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده‌ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می‌نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر

ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟ برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

زن ها خیلی با کله می کنند که چرا اختیار خانواده دست مرد باید باشد؟^۱

از لحاظ حقوقی یا اصطلاحاً شریعتی، زن و شوهر هر کدام یک وظایفی دارند یعنی آن وظیفه‌ی مدیریت خانواده چون خانواده یک واحد جدیدی است که به وجود آمده، یا یک شخصیت حقوقی جدیدی است، شخصیت یا اینکه انسانی جداست مثل ما، یک آدمی، آقای فلان این برای خودش یک شخص است، شخصیت است. ملک دارد، مالک است، به اراده‌ی خودش هر جا بخواهد می‌رود. یک وقت هست چند نفر از این شخص‌ها، خودشان با هم می‌نشینند می‌گویند ما با هم کار کنیم. بعد برای اینکه در این با هم بودن، هیچ کدام شان سر دیگری کلاه نگذارد و هیچ کدام شان حق شان هم از بین نرود، می‌آیند یک اساس نامه‌ای، یک چیزی می‌نویسند که بین ما چند نفر قرار بر این است که مثلاً فلان کس این کارها را بکند، فلان کس این کارها را. بعد اگر این عده زیاد بودند، چهار، پنج نفر باشند خودشان تقسیم می‌کنند. زیاد بودند به صورت سه‌م هر کدام که این می‌شود شرکت.

این شرکت خودش یک وجود مستقلی، جدا از اعضایش است. اعضایش برای خودشان یک اموالی دارند، کارهایی می‌کنند، آزاد هستند. این شرکت هم مثل یک آدم جدایی است، این را شخصیت حقوقی می‌گویند یعنی فرض کردیم شخصیت

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۲۲/۶/۱۳۹۴ ه. ش.

حقوقی دارد. و الا می‌نویسند یا می‌گویند شرکتِ فلان جا اینطور کرد، چنین شخصی وجود ندارد این شرکت یعنی آنچه که مجموعه‌ی این چند نفر که با هم قرارداد دارند، قراردادشان به صورت اساس نامه‌ی شرکت نوشته شده و طبق آن اداره می‌کنند. شرکت ممکن است علیه حتی یکی از اعضای خودش دعوا داشته باشد، یک وجود جداگانه است. این را می‌گویند: شخصیت حقوقی یعنی یک شخص جدیدی به وجود آمده به اسم شرکت فلان، شرکت ایکس. در مورد این به نام شخصیت حقوقی ذکر می‌شود که وقتی صحبت می‌شود، شخصیت حقوقی این است یا اینکه می‌گویند: خود شرکت شخصیت دارد یعنی اینطوری است.

در امر اجتماعی هم ازدواج شباهت زیادی با این مسأله‌ی شرکت دارد یعنی یک شخصیت حقوقی دارد. خیلی اوقات هم ممکن است شرکت با عضو مخالف باشد، شرکت یعنی این ازدواج طبق مقرراتی که راجع به ازدواج نوشته شده است، مثلاً می‌خواهد که فرزند نزد پدر باشد. بنابراین اگر برای شرکت یک شخصیت حقوقی فکر کنیم، این شرکت دلش می‌خواهد که این اختیار به شرکت باشد ولی مادر این طفل یا پدرش می‌گوید: نه، این باید نزد من باشد. با هم اختلاف دارند یعنی هم از لحاظ توافقی با هم است، هم از لحاظ فردی. در چنین وضعی هر کدام یک وظیفه‌ای دارند منتها چون به ظاهر وظیفه‌ی مرد بیشتر است، سنگین‌تر است، این است که اسم آن را گذاشتند رئیس خانواده و الا

خانواده رئیس ندارد یعنی در شرکت‌های دیگر هم در واقع رئیس اموال است برای ما ریاست دارد نه برای شرکاء. بنابراین خانم‌ها که ازدواج می‌کنند احتیاطاً اول ازدواج باید فکر کنند که احیاناً در طی زندگی آینده چه احتیاجاتی خواهند داشت و اختیار آنها را اگر می‌خواهند، توافق کنند، با هم بگویند. مثلاً خیلی ازدواج‌ها، زن و شوهرها هستند که زن، اختیار مسکن را خودش گرفته. گفته اختیار منزل خانواده که در کجا باشد، برویم این شهر یا آن شهر، با من است. اگر چنین چیزی نوشتند با آنهاست ولی قانون می‌گوید که این اختیار مسکن با شوهر است. می‌شود این اختیار را عوض کرد، زن بگوید که نخیر، با من است. به شرط اینکه اول شرط کنند. در عقد ازدواج می‌شود هر نظری که دارند، هر کدام دارند، شرط کنند یعنی نظر ما این است ما که می‌خواهیم با هم زندگی کنیم، باید منزل مان در اختیار زن باشد، در قرارداد می‌نویسند. در آن صورت آن اختیاراتی که طبعاً با شوهر بوده، حالا به این برمی‌گردد. خیلی محدودیت دیگری از لحاظ خانوادگی ندارد. از لحاظ هم احترامات و هم از لحاظ اینکه وحدت این ازدواج بماند، قوانینی که نوشتند گفتند: در هر شرکتی یک رئیس باید باشد که کارهایی که برای طرفین لازم است، انجام بدهد. همانطوری که هر شرکتی یک مدیر عامل دارد که کارها را انجام می‌دهد و سود شرکت آن آخر هر چه هست، تقسیم می‌کند به همه می‌دهد. از این جهت در ازدواج هم آن رئیس خانواده مثل مدیر عامل است، آن باید اداره کند. این

هم در واقع محض احترام طرفین است. بنابراین اینکه زن‌ها خیلی گله می‌کنند که چرا اختیار دست مرد باشد؟ چرا چنین؟ چرا اینطوری است؟ اینها را قانون گفته. بالاخره باید قانون اختیار را به یکی بدهد، به که بدهد؟ منتها اجازه هم به طرف مقابل داده که هر قراردادی، هر شرطی که می‌خواهی بکن. مثال زدم آن مرحوم شیخ محمد بُه‌بُه به او می‌گفتند یزدی، شاید خیلی‌ها هم او را دیده باشید. او می‌گفت که چون مرغداری داشت در پیری یک زن گرفته بود، شرط کرده بود که زخم باید برای مرغ‌های من استخوان خرد کند. از این شرط خنده‌دارتر دیگری نیست. همه‌ی این‌طور شرط‌ها را می‌شود کرد. این شاید یعنی «شاید» می‌گوییم برای اینکه جهت خیلی از احکام شرع را ما نمی‌دانیم، برای این است که خانم‌ها یا زن‌ها وقتی ازدواج می‌کنند، باید بدانند چه اختیاراتی و چه حدودی خواهند داشت چون زن فکر نمی‌کند در اینکه این مرد یا هر مردی من جمله مدیریت زندگی خودش را داشته. می‌گوید این مدیریت خانواده را هم داشته باشد، به خودش فکر نمی‌کند. این روی همان چیزی است که آن روان‌شناسان می‌گویند: زن‌ها همیشه به فکر دیگری هستند که ممکن است داشته باشند. هرگز به فکر خودشان نیستند و فداکاری هم که مادر نسبت به فرزند دارد از همین قبیل است و حال آنکه مرد نه! مرد انحصار طلب است. پس در اینجا اگر کوتاهی هم هست، از زن است. اما زن‌ها اگر بخواهند مطلع باشند، برای این اوضاع اجتماعی باید تعلیمات باشد.

در مورد حقوق خانواده که درس‌هایی در دانشکده گذاشته بودند و گذاشتند، (من خودم مدتی حقوق خانواده در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه آزاد درس دادم) باید زن‌ها حقوق خودشان را بشناسند و بیخود حقوق خودشان را ندهند و بعد منت سریکی دیگر بگذارند، نه! درست است که جامعه باید این کار را بکند، جامعه باید وسایل تعلیم و درک درست مسائل را فراهم کند و نمی‌کند ولی جامعه کیست؟ جامعه خودشان هستند دیگر. خود افراد. این است که دانشکده‌ها اگر در جلساتی که لاقل خانم‌ها هستند، در همه‌ی دروس، راجع به مسأله‌ی ازدواج و حقوق و وظایف طرفین ازدواج ذکر کنند، خیلی لازم است ولی نیست. همه‌ی این اقدامات، همه‌ی این بحث‌ها برای این است که آن آرامش فطری را، آرامش اصلی را، هر دو حفظ کنند. در ازدواج شرط ازدواج هست، اینکه خداوند سر بشر منت می‌گذارد همه‌ی بشرها، فرق نمی‌کند مرد و زن. خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا، از جنس خودتان برای خودتان جفت آفرید. حالا چرا؟ لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا برای اینکه در نزد هم آرامش داشته باشید. وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً^۱ و بین شما هم دوستی و محبت آفرید. این مهم‌ترین مسأله است. منتها این چون مسأله‌ای است که در هیچیک از دروس فعلی نمی‌گنجد، اینها خودش مورد مستقلاً است، کمتر مردم احتیاج دارند. همین آیه‌ای که خواندم که خداوند برای هر کدام آرامش آفرید، چه برای

زن چه برای مرد، اینکه وظیفه‌ی ماست. این در واقع وظیفه نیست، وظیفه‌ی ما آن چیزی است که خداوند از همه‌ی موجودات در نظر دارد. خداوند همه‌ی موجوداتی که آفریده برحسب غریزه‌ی خودشان زندگی می‌کنند. حیوانات را نگاه کنید! حتی در حیواناتی که اهلی هستند، نزدیک خودتان هستند، آنهایی که کبوتر دارند کبوتر، مرغ و گاو یا اسب، همه را نگاه کنید. خداوند اینها را آفریده، البته غیر از آنکه ما اینها را به خدمت گرفتیم و الا در عالم خلقت، ما و آن اسب یکی هستیم. هر دو را خداوند آفریده، منتها خداوند به ما آن عقل بشری را داده که در هر مورد وظیفه‌مان را به دست بیاوریم. به اسب آنطور عقل نداده، خودش گفته وظیفه‌اش چطوری است وظیفه‌ی انسان‌ها آنچه که از نظر خداوند است و به نظر می‌رسد که هدف خلقت است، این است که معمولاً نسل بیاورد بهتر از خودش، خداوند رو به تکامل فکر می‌کند و خداوند هم مثل مثلاً بچه را که شما می‌خواهید کار یاد بدهید، می‌گویید آن کار را بکن، خوب است. آن کار را که کرد، یک آب‌نباب به او می‌دهید که حتی در حیوانات هم همین است. این آرامشی که خداوند برای ازدواج آفریده و این محبتی که آفریده، برای این است که انسان را علاقه‌مند به این وظیفه‌ی الهی بکند. خیال نکند فقط برای همین آفریده شده که *لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً*، فقط اینها نیست. آنوقت یک قواعدی خود بشر درست کرده که یک قواعدی برای روابط بین اینها هست. این علوم هم اگر از

این جهت به درد ما نخورد، بی فایده است ولی همه ی این علمی که آمده، انسان یک روزی احتیاج پیدا کرده، کم کم برای خودش علمی شده. ان شاء الله ما وظایف خودمان را چه وظایف شخصی، چه وظایف الهی را خوب درک کنیم، ان شاء الله.

در مورد اینکه می‌گویند فلان کس خواستگاری ما آمده یا دارای این مسائل است، حالا شما چه می‌گویید؟^۱

این کار را به من نسپردند، فقط یک مورد آن هم از جهت احترامی است. به جهت احترام که در اجتماع هر کسی به بزرگترش احترام بگذارد، هر کسی به پدرش، به مادرش احترام بگذارد. کارهایش را با آنها با هم انجام بدهد. بنابراین بررسی‌ها و تحقیقات را مطابق کلیاتی که در نظر دارید، انجام دهید. البته نه اینکه در نظر داشته باشیم مثلاً آن اسب سوار آسمانی راه بیفتد بیاید، نه! چیزهایی که در زندگی معمولی هست. می‌بینید که امرار معاشش از راه صحیح است، اهل دزدی و دغل و اینها نیست. می‌بینید که مسئولیت هم دارد یعنی احساس می‌کند وقتی مادرش، پدرش، برادرش یک نگرانی و احتیاجی دارند، فوری به کمک آنها شتاب می‌کند. پس از این خصوصیات روحیه‌اش را درک می‌کنید که این روحیه‌اش چطور است. روحیه‌اش هر طور باشد، انسان‌ها همه مثل هم هستند، فرقی ندارد. منتها اگر باز هم مردّد شدید، استخاره‌ای بکنید. استخاره برای این است که شما را از تردید نجات بدهد، با تردید کاری نکنید. هر وقت که در یک امری، در هر چیز تردید دارید، با بودن آن تردید کاری نکنید. سعی کنید تردیدتان مرتفع بشود و یا اگر هم مرتفع نمی‌شود در آن قسمتی که هست، بگویید

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۶/۲۵/۱۳۹۴ ه. ش.

من با قاطعیت تمام، معتقدم و این کار را می‌کنم. قبول می‌کنم یا رد می‌کنم، هر دو. مشورت‌ها و اینها را هم قبلاً بکنید ولی در مورد اجازه فقط خداوند اجازه را برای دخترها یعنی کسی که اوّل بار ازدواج می‌کند، آن هم از لحاظ احترام به پدر، به دیگران گفته است از پدر اجازه بگیرید. البته آمدم پدر اجازه نداد، آن اجازه ندادنش قطعی نیست یعنی باز هم می‌توانید تحقیق کنید و دفعه‌ی دیگری به او اطلاع بدهید. به هر جهت آن را نپرسید، کلیات را من می‌گویم. من می‌گویم مثلاً فلان کس آدم بی‌سواد است، اگر به کلی بی‌سواد است باز هم در انسانیتش فرق نمی‌کند. بگویید به شرط اینکه بعد سواد یاد بگیرید. اگر دکتر هم هست، دکتر هر چی که اسمش دکتر است، شما این هم شرط کنید، بگویید: تو دکتري، من بی‌سودم. اگر بخواهیم با هم زندگی کنیم، تو نباید دکترایت را هیچ وقت به رخ من بکشی، دکترایت به درد نمی‌خورد، بگذار کنار. منظور با یک قاطعیت و با مشورتی که قبلاً کرده‌اید، نه راجع به شخص، راجع به شخص امتحان کردید، هر وقت راجع به شخص با کسی مشورت کنید آن شخص مسلماً نظر خودش طوری است که به عقاید خودش برمی‌گردد، آن را دیگر با خودتان رفتار کنید. به هر جهت ازدواج بکنید.

پیغمبر سه دختر داشتند که در زمانی که هنوز در مکه بودند، اینها به دنیا آمده بودند. همه قبل از پیغمبری بود، به جز فاطمه علیها السلام که اصلاً، انعقاد نطفه‌اش در زمان پیغمبری بود.

تولدش دیگر همینطور و به همین جهت هم مورد علاقه‌ی کامل پدر بود. با وجود اینکه کوچکترین دختر بود، همیشه مورد علاقه‌ی خاص پدر بود که داستان‌ها را هم شنیدید. منظور بعد از آن هم که پیغمبر مبعوث شد، به هیچ وجه اینها را نگفت از همسرش جدا بشوند که چون او مشرک است، نه! او از آن مشرکین بود، دختر پیغمبر هم که معلوم است، اینها با هم ازدواج کردند. بطوری که در یک جنگی (مثل اینکه در جنگ همان بدر بود) که مسلمین فاتح شدند. البته همه‌ی جنگ‌ها مسلمین فاتح می‌شدند ولی این به خصوص اولین جنگی بود که مسلمین هیچ اسلحه نداشتند، هیچی نداشتند و آنها کاملاً مسلح بودند مع ذلک اینها پیروز شدند. این است که جنگ بدر خیلی توجّه جلب کرده بود. در جنگ بدر طبق رسوم محل، اینهایی را که می‌گرفتند غلام و کنیز بودند. مسلمین بین خودشان اینها را تقسیم می‌کردند، البته تا پیغمبر بود با فرمایش پیغمبر، بعد همینطوری که غلامی می‌توانید بخرید یا اگر غلامی داشته باشید، می‌توانید بفروشید این، مال حساب می‌شد. خیلی‌ها از قوم و خویشان‌شان، از خانواده‌ی این اسرا از مگه آمدند پول آوردند که این اسرای خودشان را بخرند. داماد پیغمبر هم اسیر شده بود، این هم می‌بایستی به اسارت باشد، همسرش که دختر پیغمبر بود از مگه یک گردنبندی داشت، آن گردنبند را گذاشت. گفت که من پول ندارم این را بخرم، این گردنبند را به تو می‌دهم که او را بخرم. پیغمبر وقتی نگاه کرد، گریه کرد. یادش

آمد این گردن‌بند همان گردن‌بندی است که در موقع عروسی این دختر، خدیجه ع که مادر عروس بود، این را کادو به او داده بود. حالا همین را به عنوان خرید آورده بود. پیغمبر متأثر شدند، صحابه که تأثر پیغمبر را دیدند، جویا شدند که چرا پیغمبر اشکی به چشمش آمده؟ وقتی داستان را شنیدند، همه گفتند ما این اسیر را به پیغمبر می‌بخشیم چون اسرا مال بیت‌المال بودند، اینها را که می‌فروختند، این پول در بیت‌المال جمع می‌شد. آنوقت قبل از اینکه تقسیم بشود، ما این را به پیغمبر بخشیدیم. منظورم این است که صرف این‌که لازم نیست همسر حتماً فقیر باشد از فقرا باشد، نه! آنچه لازم است باید باشد و غیر از آن اگر نیست، این است که مسلمان باشد. مسلمان یعنی همان *أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ*، کسی که این دو شهادتین را بگوید، مسلمان است. منتها اگر خیلی اخلاق‌شان خوب بود، عملاً می‌توانند دیگری را هدایت کنند. یک زن و شوهری که با هم میانه‌شان خوب است، افکار و عقاید زن در شوهر و شوهر در زن خیلی اثر می‌کند. این است که مقید به این نباشد، البته وقتی دو نفر در شرایط مساوی، همه‌ی شرایط‌شان مثل هم است ولی یکی مسلمان است و یکی دیگر فقیر است، از فقراست یعنی غیر از مسلمانی اضافه هم دارد، در آن صورت این بهتر است، مُرَجَّح است و الاً هیچ منعی ندارد. همین که طرف مسلمان بود، ازدواج بکند.

و اما در ازدواج هم، دیدید مثلاً وقتی که بخواهید چنگک در

را آویزان کنید آن دفعه‌ی اوّل خیلی به زحمت می‌شود ولی کم‌کم دیگر عادی می‌شود. همین‌طور در ازدواج هم آن اوّل ممکن است یک خرده یک ناراحتی از زندگی با هم ایجاد بشود، آن را تحمل کنید و سعی کنید مرتفع بشود، اینها عادات و رسم است. ان شاء الله اینقدر حرف من زدم، حرفِ مفت نباشد. من دلم می‌خواهد یعنی فکر می‌کنم وظیفه‌ی من هم این است که تمام نگرانی‌ها، دل‌نگرانی‌هایی که در راه فقر و درویشی برای تان پیدا می‌شود، برطرف بشود. با دلی آرام و قلب مطمئن به یاد خدا باشید.

چرا اهل ضلالت نجات نمی‌یابند و هدایت نمی‌شوند؟^۱

خداوند فرموده است: **وَآتَاكُم مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ^۲**، هر چه وجود شما اقتضاء کرد یعنی برای ادامه‌ی حیات‌تان لازم داشتید، به شما دادم. نه هر چه فرض کنید برای گردش و تفریح و اینها لازم است، نه! هر چه برای ادامه‌ی بقای‌تان لازم است. غذا، آب، هوا، بعد گفته در بین اینها خودتان باید راه پیدا کنید چون راه پیدا کردن گاهی خیلی هم مشکل است، از عهده‌ی همه بر نمی‌آید، خودش هم فرموده: **تو یک قدم بردار، من ده قدم به سمت تو برمی‌دارم** یعنی هر وقت یک نفری دید که برای رفتن به سوی خدا جاذبه دارد، خودِ خداوند دستش را می‌گیرد می‌آورد. اینها دیگر مثالی که کتابی بنویسند و اینها، ندارد ولی مثال‌هایی که همه‌مان دیدیم. این رمز حیات و زندگی ماست. حالا اینقدر این اعتدال و هدایت نزدیک است که ما را گاهی به این اسم گول می‌زنند ولی همیشه بدانیم که عدالت، اعتدال، میانه‌روی، زندگی ماست یعنی بدون این نمی‌توانیم زندگی بکنیم.

سوره‌ی انعام که شما می‌خوانید و همه‌ی سوره‌های قرآن این طوری است. از تمام این نعمات به اقسامی، به زبان‌های مختلف ذکر کرده. خدا مرتباً به ما یادآوری می‌کند، تلنگر می‌زند.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی عصر پنج‌شنبه، تاریخ سوّم ذیحجه ۱۴۳۶ هـ. ق مطابق با ۱۳۹۴/۶/۲۶ هـ. ش.
۲. سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

یک تلنگر می‌زند که ما بیدار بشویم، اگر بیدار باشیم یا بیدار بشویم، یک تلنگر کافی است.

در خانه اگر کس است یک حرف بس است

آنهایی هم که اهل هدایت نیستند، این تذکرات برشان اثری ندارد ولی هست برای اینکه خداوند در جاهایی گفته یعنی یک‌طوری کرده مثل اینکه به مردم می‌گوید: بر ما حرجی ندارید یعنی در مقابل ما نمی‌توانید طلبکار باشید، بدهکارید. حالا آنهایی هم که این تلنگر را نمی‌فهمند، باشند! در همان حالت خودش و ضلالت خودش باشند. یک شعری حالا یاد آمد، خیلی به این مبحث مربوط نیست ولی ملک‌الشعرای بهار می‌گوید. می‌گوید: یک شاگردی، یک دختری درس قرائت به او می‌دادند که قرائت بخواند. این مدام به این دختر می‌گفته: بگو وَلَا الضَّالِّينَ، این نمی‌توانست ضَّالِّينَ بگوید، می‌گفت وَلَدَّالین. هر چه گفت، نتوانست. ملک‌الشعرای بهار می‌گوید، من گفتم که او بر دلال خویش و تو اندر ضلال خویش. بگذار باشد، ولش کن! او در دلال خودش باشد، تو هم در ضلال و گمراهی خودت. حالا خداوند گاهی یک چنین چیزی می‌گوید: آنهایی که اهل ضلالت هستند، در همان ضلالت باشند ولی خودش آفریده. به همین جهت خیلی‌ها در پاداش روز قیامت تردید کردند، اولاً گفتند که چطور می‌شود؟ نه، نمی‌شود. خودش آفریده،

چطور مجازات می‌کند؟ بعد هم گفتند خداوند رحیم است، عادل است، چطور چنین کاری می‌کند؟! پس بنابراین اینها را اصلاً مجازات نمی‌کند. حالا به آن کار نداریم، ما ان شاء الله جزء آنها نباشیم. جزء آنهایی باشیم که خداوند به هر جهت می‌خواهد ما را از ضلالت نجات بدهد، ان شاء الله.

آیا فرقی در رعایت نظم و رعایت نظام هست؟^۱

البته رعایت نظم با رعایت نظام یک کمی فرق دارد، خودتان می‌بینید چه فرقی ممکن است داشته باشد. نظم چیزی است که واقعاً ایجاد نظم می‌کند و رعایت همه‌ی حقوق دیگران را هم می‌کند. نظام معلوم نیست، نظم هم که رعایت می‌شود، نظم جامعه را که رعایت کنید برای اینکه عادت کنید، درون خودتان هم نظم داشته باشید و وقتی که رعایت نظم درون را به شما می‌گوید، برای این است که رعایت نظم جامعه را بکنید، هر دو به هم مربوط است. خداوند می‌خواهد ما را طوری تربیت کند که خودمان تربیت‌مان یک مقداری فطرت به ما کمک می‌کند، یک مقداری هم کمبودش را جامعه کمک کند که ما را اصلاح کند. البته همه می‌گویند هدف اجتماع، هدف قانون و هدف دین و پیغمبران این است که جامعه خوب اداره بشود. این یک چیزی است که برای همه جایز است. در مورد دین، دین می‌خواهد که شما از صمیم قلب یک کاری را اطاعت کنید. اگر به صورت ظاهر باشد، دین قبول ندارد، کمتر قبول دارد. مثلاً ربا عبارت از این است که یک پولی بدهید یا یک پولی بگیرید و در سر رسید، یک مقداری هم موظف باشید اضافه بدهید. اگر خودبه‌خود آن اضافه را بدهید، یک چیزی است که مثل اینکه بخشیدید ولی اگر شرط باشد این

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۲۸/۶/۱۳۹۴ ه. ش. (تلفیق جلسه خواهران ایمانی و جلسه برادران ایمانی)

می شود ربا و حرام است. حالا بعضی ها کلاه شرعی می گذارند، کلاه شرعی یعنی چه؟ یعنی کلاه سر خدا می خواهیم بگذاریم، خدا کلاه شرعی را قبول ندارد یعنی اگر شما یک کاری کردید که نتیجه اش ربا شد، خداوند آن کار را تحریم می کند ولی قانون و نظم اجتماع را کار ندارد. پس به این طریق اینجا می بینیم نظم با نظام تفاوت می کند. نظام می گوید که شما! جامعه! روابط طوری باشد که به دیگری لطمه نزند، حالا می خواهید شما بفهمید، می خواهید نفهمید. اگر نفهمید جلوی تان را می گیرند. قانون می خواهد که شما خودتان این کار را نکنید منتها اگر به زور و از ترس رعایت کردید، دین این را قبول ندارد. قانون قبول دارد که جامعه چطور است. بنابراین همه باید سعی کنیم اخلاقمان یک طوری باشد که از کار بد، بدمان بیاید، نه اینکه به زور مجبور باشیم یا بخواهیم مصلحت اندیشی کنیم، نه!

بعضی ها می گویند دین برای مقررات است که مربوط به نظم است و الا برای مقررات قانونی اش، مقرراتی است که با مقررات حقوقی اش موازی است، با هم هستند. خداوند یک مقرراتی دارد، مثلاً نماز چطور بخوانید. حالا این دیگر کاری ندارد که شما نماز در منزل بخوانید یا نخوانید، خودتان می دانید و خدایتان. بعد مجبور می کند، می گوید: اگر نخوانی، مجازات دارد. با این وجود اگر بخواهی بخوانی، باید اینطور بخوانی. وضو بگیر، چه کار کنی. اینها یک دستوراتی است. این دستورات

برای تربیت خود شخص است. این از اینجا آمد که در آداب مجالس نوشته‌اند که وقتی وارد شدید هر جا جا هست، بنشینید. داشتن جای مخصوص برای هر کسی، جز آنهایی که سِمَت خاصی دارند، داشتن یک جای مخصوص که اینجا جای من است، پاشو! نیست. این برای این است که خود ما به نظم و اطاعت از نظم عادت کنیم. این یک طور مقرراتی است.

یک طور مقررات دیگری است که این جامعه الان باید نظم داشته باشد یعنی برای نظم جامعه است که یک جزء کوچکی از این نظم عمومی، نظام حکومتی است، نظام حکومتی هم فطری است. در قرآن هم گفته است که خداوند بعضی‌ها را مسخر بر بعضی دیگر کرد یعنی حکومت. این طبیعی است. مثلاً حتی در مورد سفیه، کسی که به اصطلاح خُل است (غیر از دیوانه که حرف دیگری است، این سفیه، خُل است.) البته تعریف حقوقی هم دارد، کاری نداریم. در مورد این سفیه خداوند در قرآن می‌گوید که چنین کنید، چنان کنید. اگر دیدید که رشد کردند، آن اموالی که به نام آنهاست و برای قیام جامعه است، آنها را به دست خودش ندهید که خراب کند. اشاره به اینکه آنچه که به دست ما داده شده، از اختیارات غیر مالی، حتی وظایف مثلاً ائمه، پیغمبران، به طریق اولی و وظایف همین کسانی که مثلاً ما خودمان انتخاب می‌کنیم و بر ما مسلط هستند، این امانت، این قدرت به دستش است، باید رعایت کنیم. این قدرت را به دست دیگری ندهیم

یعنی از جمله به دست خودت.

به این طریق مثلاً در قرآن گفته است که پیغمبر تا زنده است، مستقیم با خدا ارتباط دارد. خود پیغمبر هم آن احکامی که خودش تعیین کرده، اجرا بشود، احکام الهی هم اجرا بشود، اینها را هم از هم جدا می‌کنیم. که این داستان را بارها صحبت شده، شنیده‌اید. پسرعمو یا هم قبیله‌ی یکی از صحابه‌ی خیلی بزرگوار و خیلی مقتدری، او یک خطایی کرد که او را گرفتند، مجازات آن خطا، شلاق است. چهل، پنجاه شلاق. بعد به پیغمبر عرض کردند که این قوم و خویش فلان است و قبیله‌ی فلان است و خیلی متنفّذ است و نفوذ دارد. اگر مجازاتش بکنیم به ما لطمه خواهد خورد، اجازه می‌دهید او را عفو کنیم؟ پیغمبر گفت: حکم الهی است، باید اجرا بشود. اینها هر چه کردند، پیغمبر دستور اجرا داد. ترتیبات را آوردند، آن نطح یا آن چیزی که باید شلاق بزنند، شروع کردند که شلاق بزنند. حتی او را بستند که شلاق بزنند، در این بین وحی بر پیغمبر نازل شد. دیدند که پیغمبر حالت وحی دارد، صبر کردند. برای اینکه در اینطور موارد، یک حکمی می‌آمد. بعد از وحی که تمام شد، پیغمبر فرمود: رهایش کنید، مجازاتش این نیست، یک طور دیگر انجام داد. آن حکم خودش را اجرا نکرد ولی اینکه حکم الهی بود، این را اجرا کرد اما از پیغمبر گذشته که تازه پیغمبر را برای اینکه یک حکمی بدهند یعنی اصولاً در همه‌ی موارد اختلاف، به اصطلاح ریاکاران، منافقین و دشمنان، انتقاد داشتند،

یک نظری داشتند، به پیغمبر دستور می‌دهد: *وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ* با آنها مشورت کن. نفرمود چطوری مشورت کن. بعد منتها *فَإِذَا عَزَمْتَ* فتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ^۱، اول مشورت را بکن بعد هر چه خودت تصمیم گرفتی، همانطور کن. *فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ*. این تکلیف مؤمنین بود در زمان پیغمبر در همه‌ی موارد. حتی خود پیغمبر مشورت می‌کرد و خیلی موارد دیده شده که در مسائل دنیایی، مشورت آنها مؤثر بود ولی وقتی که پیغمبر رفت، کسی دستوری ندارد جز همان دستورات سابق ولی باز هم همانطوری که در این مورد گفتیم، حکم اولی حکم خدا بود که پیغمبر می‌خواست اجرا کند، دومی هم حکم خدا بود یعنی اینطور قوانین عوض می‌شود. قوانینی که خدا خودش آفرید، خودش هم می‌تواند عوض کند. تکلیفی معین نکرده ولی در مورد صفات مؤمنین، (سوره‌ی دیگری است، سوره‌ی شوری) می‌فرماید: از صفات مؤمنین *وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ*^۲. کارهایشان با مشورت با خودشان است. البته حکم نماز، نماز از اول هم مشورتی نبود، برای جامعه نبود. نماز، عبادات اینها، مستثنی است ولی کارهایشان یعنی حکومتشان، ترتیبات شان با خودشان است. *وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ*. برای اینکه مردم خودشان بفهمند، تکامل پیدا کنند و قاعده‌ی نظم جامعه‌شان را خودشان برقرار کنند. حالا جامعه هم که گفتیم، همه‌اش جامعه

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. سوره شوری، آیه ۳۸.

است؛ سازمان ملل هم یک جامعه‌ای است. حکومت، دولت چه ایران، چه عراق، چه افغانستان، اینها همه یک جامعه هستند. کوچکتر، خانواده هم یک جامعه است. باز متفرقه این مجلس هم یک جامعه است. این مجلس هم یک قواعدی دارد، یک نظمی دارد. این نظم‌ها با خودتان است. **وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ**، امر ما با خودمان است. ما چه کنیم؟ آنها را دیگر **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ**^۱، اطاعت خدا بکنید اگر در زمان پیغمبر هستید، **وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ**، پیغمبر هم هر چه گفته اطاعت کنید **وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ** یعنی وقتی نه خدا و نه رسول بود **وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ** آن کسی که مدیر جامعه است در واقع. اینها را هم‌ردیف هم آورده **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ** هم‌ردیف است ولی برحسب تقدّم و اولویت. البته امر خدا اگر دستوری باشد، انجام می‌شود. وقتی خداوند دستوری نداد یعنی خیلی موارد بود، همه چیزها که وحی الهی به پیغمبر نبود. پیغمبر از لحاظ اینکه رئیس حکومت بود، اداره‌کننده‌ی این جامعه بود، یک دستوراتی غیر از وحی می‌داد. وحی مستقیم از جانب خداست. مثل همین مثال قبلی که زدیم ولی دستوراتی هم که پیغمبر می‌دهد ولو وحی نباشد، دستور خودش باشد، او را هم باید اطاعت کنید، چرا؟ چون **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ**^۲، پیغمبر از هوای نفس حرف نمی‌زند، این یک آیه‌ی دیگر.

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

۲. سوره نجم، آیه ۳.

این است که به همین ترتیب مجموعه‌ی قرآن باید فکر ما، روح ما، رفتار ما باشد. نه اینکه یک آیه را بگیرند. یک آیه‌ی رُحْمَاءَ بَيْنَهُمْ^۱ بین خودتان رحم کنید بر هم. اگر همه جا رحم کنیم، آنجایی که می‌شود، فَخَذُّوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ^۲، هر جا دیدید بگیرید بکشیدشان. آخر اینها هر کدام جای خود دارد. به هر جهت احکام قرآن را، به خصوص احکام روان‌شناسی‌اش را خودمان همه باید بدانیم. همین استدلالی، بحثی که الان شد، همین در ذهن همه‌ی ما باشد، ان شاء الله.

این است که تمام اختیارات، قدرت‌هایی هم که خدا به ما، به بشر داده که گفته: زمین را برای شما خلق کردیم یعنی ما مردم، بشر (حالا فکر نکنید یک بشری که دست و پایش مریض است، نه!) بشریت، همین بشر توانسته است به کره‌ی ماه برود. آنچه خداوند اختیار به بشر داده، برای این است که آن اختیارات را در یک راه علم مطرح کند که خود این دانش و پیش رفتن یک کار خیری است. برای اینکه خداوند می‌فرماید: وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا^۳، همه‌ی چیزها را به این بشر یاد دادیم منتها ما فراموش کردیم. باید زحمت بکشیم که همه‌ی این خصوصیات جهان را بفهمیم، درک کنیم، ان شاء الله.

۱. سوره فتح، آیه ۲۹.

۲. سوره نساء، آیه ۸۹.

۳. سوره بقره، آیه ۳۱.

از ائمه سؤال شده شما که از گناه معصوم هستید یعنی از بچگی اصلاً گناهی نمی‌کنید پس خدا در فطرتان اینطور گذاشته، اینکه ارزشی ندارد؟^۱

فرمودند نه، فطرت ما فرقی ندارد، آزادی و همه‌ی چیزها هست ولی بصیرت ما فرقی می‌کند. ائمه بصیرت دارند و بدی‌ها را می‌بینند یعنی همانطوری که خودشان یک خوراکی آلوده‌ای را که ببینند رغبت نمی‌کنند بخورند، گناه را هم وقتی برخورد می‌کنند، اصلاً از گناه بدشان می‌آید یعنی روحیه‌ی خودشان اینطور تربیت شده. حالا این امر برای ما باید مدل باشد، البته به آن اندازه‌ای که به عصمت می‌رسد، خداوند به ما نصیب نمی‌کند ولی همین کوشش ما برای اینکه یک کار خلافی را تا بتوانیم اقلاً کمتر انجام بدهیم و بفهمیم که این کار، بد است، این کوشش را خدا قبول می‌کند و به ما به اندازه‌ی همان اجر می‌دهد، ان شاء الله.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۶/۲۸ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

جلوه‌ی الهی را چگونه بینیم؟^۱

یار بی‌پرده از در و دیوار
متجلی است یا اولی‌الابصار
دیده‌ای خواهی که باشد شه‌شناس
تا شناسد شاه را در هر لباس

جلوه‌ی صنع الهی در همه جا هست. فرض کنید گاهی اوقات این برق که از این سیم‌های چراغ می‌گذرد، در همه جا هست. در آن سیم‌های تلگرافی که بین راه، جاده‌ها هست، در آنها هم برق هست. در همین سیم برق هست. منتها برق را ما نمی‌شناسیم، نمی‌بینیم. آن برق را که می‌شناسد؟ آن برق را چراغی می‌شناسد که متناسب با اوست بنابراین یار بی‌پرده از در و دیوار متجلی است. از تمام سیم‌ها، این برق هست ولی نیرویی می‌خواهد. آن چیزی که این برق را جلوه می‌دهد. اول که چشم خودمان باید از اولی‌الابصار باشد.

در وقایع جهان که نگاه کنید، حتی در وقایع زندگی خودتان و در وقایع زندگی یک جامعه‌ای که در آن هستیم، می‌بینید در تمام جاها جلوه‌ی الهی است و جز خواست خدا هیچ اراده‌ای در آن نیست.

بنابراین از هیچکس، از هیچ چیز نترسید. فقط لَا يَخْشَى

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۴/۶/۶ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

جزوه دویست و نوزدهم / ۳۱

إِلَّا عَدْلَهُ، بگویند نمی ترسم از هیچ چیزی، جز از عدل الهی و به هیچ چیز هم امید ندارم جز مرحمت خداوند. ان شاء الله این گفته را بگوییم و حالمان هم همین باشد.

آیا صحیح است که چندی پیش در روزنامه‌ها کویا کسی فتویٰ داده است که علیه دشمنان اسلام می‌شود تمت زد، می‌شود دروغ گفت؟^۱

زمانی که برای ادامه‌ی تحصیل یعنی قاضی بودم، بعد از چهار، پنج سال قضاوت رفتم پاریس برای هم مطالعه‌ی آنجا و هم تکمیل درس خودم. در آنجا در مذاکره و گفت‌وگو که دیدم، تا حدّی که خودم توجّه داشتم، حقوق دان‌ها و آنهایی هم که در دانشکده‌ی حقوق بودند به حقوق اسلام یعنی به احکام اسلامی علاقه‌مند بودند. یک گروه دیگری هم به اسلام علاقه‌مند بودند و آنهایی بودند که به تصوّف، عرفان و بزرگان عرفانی آشنا و علاقه‌مند بودند مثل مرحوم کوربن که من فقط او را دیدم در این جریان ولی به هرجهت همه‌ی اینها به مجموعه‌ی اسلام علاقه‌مند بودند و می‌خواستند اطلاعاتی پیدا کنند. من این را از همان اوّل هم متوجّه شدم. در ایران می‌دانستم، فکر می‌کردم، از کتاب‌ها خوانده بودم که اینطوری است ولی در آنجا عملاً اینها را دیدم. دیدم بله، خیلی علاقه‌مند هستند. درس حقوق اسلام برای آنها یک درسی بود که استادش برزواژون بود. معنی برزواژون به قول ما می‌شود گوساله‌چران ولی بسیار مرد فهیم، با تقوی و دانشمندی هم بود. من چون دکترا هم داشتم و نمی‌خواستم این رشته را هم بروم ولی مع‌ذلک سر کلاس‌هایش می‌رفتم که به او گفتم اجازه

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۶/۷ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

می دهید من سر کلاس ها مرتب بیایم؟ قبول کرد و خیلی هم اظهار شادی کرد و خوشحال هم شد. بعد سر یک مسأله ای چیزی گفت که در اسلام گفته است که مرد، قیّم زنش است. من گفتم: آقا! اجازه بدهید به من چون اینجا مسأله ای اعتقادی من است و قرآن هم هست، دخالت کنم و بگویم نخیر، اینطور نیست. گفت: چرا، اینطور است. گفتم: شما اشتباه می کنید، حالا اجازه بدهید من آن آیه اش را پیدا کنم. نمی دانستم. خودش فرستاد به اصطلاح از کتابخانه قرآن را آوردند و من هم دقیقاً نمی دانستم ولی یکی، دو ورق زدم همین آیه را پیدا کردم: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ^۱، گفتم: این آیه ای که شما می گفتید. می گوید: قَوَّامُونَ یعنی همان قیّم ها. گفتم نه، قَوَّامُونَ غیر از قیّم است. چند تا مثال زد. جاهای دیگر می گوید: كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ^۲، چند جای دیگر قَوَّامِينَ به کار می برد، هیچکدام در آنجا به معنای قیّم نیست. قیّم جای دیگر است که قیّومت معین می کند. قَوَّام، قائمه یعنی آن ستونی که اول می زنند، خیمه را بخواهند برپا کنند، یک ستونی اول می زنند که وسط خیمه را در آن بالا به این ستون می بندند، این همینطور پخش می شود. آنوقت همان قائمه می شود قَوَّامین.

یعنی مردها تکیه گاه زنان هستند یعنی زن ها نباید خستگی داشته باشند و باید همانطوری که خیمه و آن قَوَّامین خیمه آفتاب

۱. سوره نساء، آیه ۳۴.

۲. سوره مائده، آیه ۸.

می‌خورند و عرق می‌ریزند، این کار را بکنند.

آیه را یادداشت کرد، بعد سرهمین صحبت شد، ادامه پیدا کرد، اصلاً جلسه‌ی درسش تبدیل به این مسأله شد. بعد گفتم: بله، من اتفاقاً راجع به این مسائل اسلامی، یک رساله‌ی کوچکی نوشتم، بعد که آماده شد استادان می‌خواهند، بگیرند. این گذشت. بعد همان رساله‌ای که نوشتم را به آقایان دادم. یک رساله‌ای بود که با وجود اینکه دقیقاً ارتباطی به این موضوع نداشت ولی من این مسأله را توضیح داده بودم که مسأله‌ی فتویٰ، مسأله‌ی مرجعیّت چطوری است؟ چیست؟ و کارش چیست؟ آن دو استادی که دیدند، از این قسمت خیلی خوششان آمد. گفتند: چرا مختصر نوشتی؟ گفتم: برای اینکه شماها از عمق مطالب من خسته نشوید. گفتند: نه، خیلی خوب است، مفضل‌تر بنویس برای ما بیاور.

حالا این مقدّمه بود برای اینکه بگویم این علاقه و این تشخیص را، «علاقه» که ما هم علاقه داریم، ما چه عالممان و فقیه‌مان که این اصطلاحات اینها را می‌داند و چه کسی که مقلّد است، چه کسی که عارف است و چه کسی که عامی است، اینها می‌دانند، علاقه‌مندند ولی ما می‌بینیم دیگران هم خیلی علاقه‌مندند. همین علاقه به جنبه‌ی معنوی اسلام هم هست چون من نوشته بودم، اینها از هم جدا نیست. علاقه‌ی معنوی به اسلام و عرفان اسلامی از احکام اسلامی جدا نیست. هر یک از

احکام اسلامی یک عرفانی هم دارد. حالا من نمی دانم، نفهمیدم چه کسی گفته که چندی پیش در روزنامه ها، مثل اینکه یکی فتویٰ داده است که علیه دشمنان اسلام می شود تهمت زد، می شود دروغ گفت. من تعجب کردم. این مسأله، آن اسلام معنوی را پایین می آورد یعنی اسلام را نشان می دهد که به دست علمداری است که خودش را علمدار اسلام می داند و حال آنکه کار غلط، کار نادرست علیه هیچکس از مسلمان ها جایز نیست.

بهترین روش ما، در این مسأله باید آیات اولیه ی سوره ی توبه باشد. یک بار دیگر سوره ی توبه را به خصوص آن صفحه ی اولش را و این مطالبی که در اوّل نوشته، دقت بفرمایید. در آنجا مربوط به یک جریان است که پیغمبر به مگه می آمد، عده ای صحابه هم در خدمتش بودند که برای حج می آمد. دشمنان و مشرکین در مگه بودند و مخالف بودند، آنها وقتی فهمیدند یک چنین چیزی است، یک عده ای آمدند که جلوی آنها را بگیرند. البته آنها شاید همان خدایی را هم که خودشان می پرستیدند، زیاد قبول نداشتند ولی از جنبه ی سیاسی نمی خواستند که پیغمبر بیاید مگه را بگیرد.

در بالای تپه قبل از مگه، تپه های مشرف به مگه در آنجا مذاکرات صلح شد. مذاکرات صلح بین چه کسانی؟ بین پیغمبر که مظهر لَإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است. تعلیم اولیه ی اسلام و هر یک از دین های ابراهیمی کلمه ی لَإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است. خود پیغمبر هم اوّل حرفی که

زد، دعوتی که کرد، فرمود: قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا. بگویند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نجات پیدا می‌کنید. البتّه قُولُوا نه اینکه به حرف است یعنی بفهمید که چه می‌گویید. منظور این از یک طرف. از یک طرف دیگر، کسی که اصلاً می‌گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ پیغمبر ابایی نداشت که برای حفظ مسلمین، برای آسایش مسلمین با همان مشرکینی که با هم می‌جنگیدند و همیشه جنگ داشتند، جنگ عقیدتی هم داشتند که هرگز از بین نمی‌رود، با همان‌ها می‌نشستند و مذاکره‌ی صلح می‌کردند. یک قراردادی هم مفضلاً نوشتند، حتی یادم نیست در همین جریان قرارداد بود یا یک قرارداد دیگری که وقتی قرار شد به اصطلاح عهدنامه بنویسند، امضاء کنند، پیغمبر به علی عَلِيٌّ دیکته کرد که بنویس: این عهدنامه‌ای است از جانب محمد رسول خدا، آن طرف گفتند این نشد، تو نوشتی: «محمد رسول الله». اگر ما زیرش را امضاء کنیم یعنی ما تو را قبول داریم و حال آنکه جنگ ما همین است که ما تو را قبول نداریم. حضرت خطاب به علی گفتند که «رسول الله» بنویس، بنویس محمد بن عبدالله. علی تنها جایی که می‌گویند از امر پیغمبر تمرد کرد، اینجا بود. علی گفت: من دلم نمی‌آید که «رسول الله» را حذف کنم. یکی دیگر آمد و نوشت: محمد بن عبدالله. منظور این است که با این شدت چون قرارداد بسته بودند، عهد بسته بودند، عهد را می‌خواست پیغمبر رعایت کند. در آنجا نوشتند که اگر کسی از مگه و از مشرکین جدا شد و فرار کرد از حکومت مشرکین یعنی از حکومت مگه آمد به

مسلمین، به مدینه پناه آورد، پیغمبر باید این را به خانواده اش پس بدهد ولی اگر کسی از مسلمین فرار کرد و رفت به مکه و به مشرک ملتزم شد، همانجا باشد، مسترد نکنید که این مسأله مورد اعتراض خیلی ها واقع شد ولی واقعه این است که پیغمبر می خواست که مؤمنین با اخلاص و با قدرت به مسلمانی معتقد باشند و چنین کسی محال بود که از اسلام فرار کند و برود به مشرکین. بنابراین چنین کسی اگر باشد، همانجا باشد بهتر است، اینجا نباید ولی اگر از آنها کسی بیاید، ما باید پس بدهیم. باز هم برای این است که اسلام اینقدر محکم است که یک مسلمان در بین کفار لطمه نمی بیند. دیده هم شده، همینطور است که دو نفر در ضمن همین مذاکرات از مکه فرار کردند و آمدند به مدینه پناهنده شدند به مکه ای ها، از جمله پدر همان فراری ها اینها را مطالبه کردند. مسلمین بعضی ها می گفتند: هنوز که ما قرارداد را امضاء نکردیم. نه، اینها را پس ندهید. پیغمبر فرمود: نه، ما قول دادیم، بستیم. حالا نوشته یک چیز اضافی است و اینها را پس داد. اینها هم از آنجا نرفتند، رفتند دو تا دهکده، مدتی آنجا بودند که آن دو قبيله را هم مسلمان کردند. اثرش این بود.

بعد در یک قلمرو دیگری، در یک زمینه ی دیگری چون قراردادی بستند، این قرارداد باید رعایت بشود. مسلمین اطاعت می کردند یعنی قرارداد را رعایت می کردند ولی یکی، دو قبيله از امضاءکنندگان این قرارداد، تخلف کردند به مسلمین حمله کردند،

کشتار کردند. پیغمبر فرمود: آنهایی که از تعهدشان، از قراردادشان تخطی کرده‌اند، آنها خودشان قرارداد را به هم زدند، ما هم قبول داریم، به آنها حمله کنید. اما آنهایی که رعایت کردند، شما هم رعایت کنید. مبادا به هم بزنید! برای اینکه رعایت عهد و قرارداد یعنی رعایت صحّت و درستی از اساس اسلام است. آیا چنین جریانی که اعتقاداتش اینطوری است، بیاید بگوید: دروغ به دشمن بگویید، جایز است؟! اینطور فتوایی که... نمی‌دانم چرا؟ آیا واقعاً چنین فتوایی هست یا نه؟ نمی‌دانم. البته من هم شنیده‌ام ولی شاید در یک کتاب‌هایی خیلی دورتر. این است که اسلام هم از همان اوّل با دشمنان عقیدتی و سیاسی برخورد می‌کرد. عده‌ی زیادی می‌کوشیدند که اسلام را از پایه خراب کنند. این همه فسادها، آنهایی که وابسته به اسلام است، به اسم اسلام اینقدر تعدّیات کردند که اسلام را بدنام کردند. درست ضدّ آنچه که محققین مطالعه کردند.

حالا برای ما که قرآن ملاکمان است، برای ما که هیچکس را و هیچ بتی را نمی‌پرستیم، بت شکن هستیم، برای ما اسلام آنچنان مقدّس است که هیچ پرگاهی ناروا به آن نمی‌چسبد. ان شاء الله خداوند ما را توفیق بدهد.

خیلی دچار شک هستم، چه کنم؟^۱

در مورد این سؤال اگر دقت بشود، کاملاً بر ما روشن می‌شود. فکر کنید در داستان مثلاً هابیل و قابیل. قابیل مدتی بود که خیلی از هابیل ناراحت بود، همان اوّل هم که فکر کشتن به خاطرش نرسید، مرتّب فکر می‌کرد: بکند نکند، بالاخره کرد. این از مکالماتشان معلوم است. از طرفی مسلماً هابیل هم دلش می‌خواست دفاعی بکند ولی نمی‌دانست چطوری؟ اصل داشتن تردید بین دو راه، بین دو شیء هیچ مانعی ندارد، باید هم باشد. بشر را که خداوند آفریده، وقتی فرمود: *وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي*^۲، از روح خودم در او دمیدم، بعضی صفاتی که خداوند برای خودش دارد، در این بشر آفریده. از جمله بارها چیزهای مختلف خواندید یا نوشتید یا دیدید. اوّل آنکه خداوند همه‌ی این مخلوقات را خودش آفریده، همه‌ی کارهایی که این مخلوقات می‌کنند، خداوند از آن مطلع است، می‌داند چیست. این دیگر قاعدتاً روز قیامت سؤال و جواب نمی‌خواهد، محاکمه نمی‌خواهد ولی پس چرا این همه داستان‌ها برای محاکمه هست؟ این یک مقداری در واقع خصوصیت آن روح الهی است که در او دمیده شده، در خداوند هم این روح الهی است. نه اینکه خداوند تردید دارد، خداوند برای اینکه نشان بدهد که ما

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۶/۷ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره حجر، آیه ۲۹ / سوره ص، آیه ۷۲.

چه کار باید بکنیم، فکر می‌کند و تصمیم می‌گیرد. البته اینکه می‌گوییم: «خداوند فکر می‌کند» نه اینکه مثل ما فکر می‌کند، نه! منظور نشان می‌دهد، می‌خواهد نشان بدهد که ببینید.

همان داستانی که گفته‌اند در روز قیامت یکی استدلال می‌کرد می‌گفت که من بیمارستان ساختم، برج ساختم، خدا گفت: نه! اینها را من به خاطر آوردم ولی خودت هم خرابش کردی، به نیت من باید می‌کردی، به نیت خودت کردی. به هر جهت از همه‌ی اینها معلوم می‌شود که خود تردید داشتن و شک داشتن، گناهی نیست و نه تنها مسلمان ممکن است شک داشته باشد بلکه در کافر هم هست.

خداوند فکر را که آفریده، به بشر داده. از اختیار بشر چیزی کم نکرده یعنی گفته است که این راه بد است، این راه خوب است. به انتخاب خودت گذاشته یعنی نگفته است که تو خوب خواهی بود یا بد خواهی بود، برحسب این است که خودت چطوری انتخاب کنی. اگر این راه را انتخاب کنی آدم خوبی خواهی بود، اگر آن راه را انتخاب کنی، آدم بدی خواهی بود. پس انتخاب راه به اختیار خودت است منتها محتویات آن راه را خود خدا تعیین می‌کند که راه بد این خصوصیات را دارد. بنابراین باید با تفکر، این شک را که این راه را بروم یا آن راه را، برطرف کنیم. برطرف کردن این شک و این تردید و گرفتن اختیار راه صحیح با خود شما است، با خود ما است. به این معنی که مثلاً تمام مسائل زندگی شخصی را

خداوند دستور معین کرده منتها برای بعضی موارد به جای اینکه خودش دستور تعیین کند، به بزرگان قوم، پیغمبران، ائمه، اوصیاء یادآوری کرده که انتخاب کنند، کسی که از این انتخاب شانه خالی کند، این خودش در کارش نقص است. بنابراین کسی که در هر شگی فوری بخواهد که یکی دیگر این را تأیید کند که چه کار کند، این غلط است. باید خودتان تصمیم بگیرید، این اتخاذ تصمیم، خودش یک نحوه استخاره است یعنی از خداوند می خواهید که راه صحیح را به ذهن شما الهام کند. حالا گاهی این الهام مثلاً با استخاره است ولی گاهی بدون استخاره یعنی به خدا می نالید که خدایا! تو خودت به من کمک کن که من چه بکنم و خداوند به ذهن خود شما می اندازد. این است که در هر کاری، یک کاری که با فکر و ذکر خودتان، با علاقه مندی خودتان، قابل حل بشود دیگر نپرسید. مثلاً چیزهای اداری: این کار را بکنم یا آن کار را بکنم؟ اینها کارهایی است که به خودتان مربوط است، باید انجام بدهید. مگر یک راهی باشد که درست در آنجا هست. مثلاً یک راهی، یک کاری که یک خارجی، کسی که با شما خارجی است و علاقه مندی ندارد، مدیرش است که آیا انتخاب بکنید یا نکنید. این را باید یک خرده فکر کنید و بررسی کنید و تصمیم بگیرید اما بی خودی، هر کاری را اجازه نگیرید. همه ی کارها را خودتان باید انجام بدهید، به مسئولیت خودتان و بنا به تشخیص خودتان، ان شاء الله.

چگونه متوجه بشویم که توبه‌مان کامل بوده است؟^۱

آیات قرآن را که بخوانیم یا در همه‌ی این ادعیه، ایمان را با عمل صالح توأم، پشت سر هم آورده: مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا. نه اینکه عمل صالح جزء ایمان است یا جزء توبه است، نه! عمل صالح نتیجه‌ی توبه است. توبه یعنی چه؟ یعنی برگشت به فکر اولیه. یکی می‌آید مثلاً از یک مذهبی، از هر چیزی، مسلمان می‌شود. وقتی مسلمان شد، مستلزم این است که اگر بت پرست بوده، در آن اتاق بتی دارد، آن را دور بیندازد. البته اگر آن بت از طلا باشد، طلا خودش جداگانه قیمت دارد ولی بت هر چه باشد، باید دور بیندازد. چون انسان کار و عملش همیشه، منطبق با فکرش است یعنی در عالم فکر و تصوّر تصمیم می‌گیرد که یک چنین کاری خوب است. یک چنین کاری نکنم، یک چنین کاری نکنم یعنی عمل، منطبق با فکر شخص است. بنابراین اگر یکی فکرش را عوض کرد، یکی گفت که نه، من دیگر آدم مسلمان شدم و از خیلی کارها دست کشیدم ولی ببینند نه! هیچ عملش حاکی از مسلمانی نیست، حاکی از اینکه راجع به اعمال گذشته‌اش پشیمان است و از آنها بد می‌گوید، نیست. این نه اینکه آن فکر خدشه دار است، نه! آن فکر ناقص است، برای اینکه می‌گوییم بر هر اعتقادی، بر هر فکری یک اعمالی دنباله‌اش می‌آید. وقتی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۸/۶/۱۳۹۴ ه. ش.

۲. سوره مریم، آیه ۶۰ / سوره قصص، آیه ۶۷.

زراعت کار می خواهد که زراعت خوبی بکارد، در عملش می بینید صبح زود بلند می شود و گاو آهن برمی دارد می برد، شما می فهمید ولی اگر بگویند که من می خواهم سال آینده بسیار محصول خوبی داشته باشم ولی صبح خواب است، اصلاً تکان نمی خورد. این فایده ندارد. دلش می خواهد؟ بی خود دلش می خواهد!

توبه هم یک چنین کاری است یعنی وقتی واقعاً از عمل گذشته تان ناراحت شدید و آن را درست ندانستید، فکرتان عوض می شود یعنی نسبت به آنچه که قبل از آن خوش بین و علاقه مند بودید، نسبت به آن بدبین می شوید و علاقه تان ترک می شود. اگر گفتید توبه کردم ولی علاقه تان به آن عمل سابق تان بود، باز هم دل تان خواست همانطوری رفتار کنید، این توبه نیست دیگر. درست است اسم آن توبه است، برگشت به خداست، توبه است ولی هیچ فایده ندارد، هیچ اثر ندارد. در قرآن هم می بینیم که مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا، می گویند توبه کنید یعنی برگردید و ایمان بیاورید به آنچه که حالا می خواهید بکنید و ایمان بیاورید به اینکه آنچه که کرده اید، بد بوده. تا این فکرتان کامل است، در آن صورت یقیناً عمل تان هم عوض می شود. اینکه گفتند که «معاشر تو هر که هست، مثل او می شوی»، از همین نظر است. شما اگر به کسی خیلی علاقه مند بودید و فرض کنید به یک ساحر و جادویی علاقه مند بودید، مطابق میل یک ساحر رفتار می کنید. اگر بخواهید توبه کنید که دیگر نکنید، باید عمل تان فرق کند. دیگر میل او را در

نظر نمی‌گیرید، بنابراین کامل نیست. یکی از علائم اینکه توبه ممکن است کامل باشد یا کامل نباشد، می‌گویند اگر آن عملی که از آن توبه کرده‌اید، باز هم انجام بدهید، معلوم می‌شود توبه نکردید ولی اگر آن عمل را انجام ندهید و اعمالی که بد است تکرار نکنید، معلوم است نه، واقعاً از آن کار خودتان بیزار شدید.

در انسان تغییر عقیده خیلی مشکل است و دیر انجام می‌شود. منتها وقتی انجام شد، اعتقاد و نظریه‌ای که دارید معمولاً تمام اعمال زندگی‌تان را تحت کنترل دارد. وقتی شما فرض کنید به مسلمانی علاقه مند بودید، این علاقه تمام کنترلش را در نظر دارد یعنی تا یک جایی دیدید که یک امامی، یک کسی از یک جایی تعریف کرده، شما هم تعریف می‌کنید و اگر دیدنی باشد می‌روید که ببینید. تا از عملی تعریف کرده و از شخصی تعریف کرده، می‌روید دنبال آن که ببینید. بدون اینکه انسان در این مسیر عملی انجام بدهد، خودبه‌خود تمام این افکارتان و اعتقاداتان در اعمال‌تان جلوه می‌کند. حتی در خیلی از موارد در ظاهر و به جسم‌تان هم تغییر می‌کند. با کسی که صحبت می‌کنید اگر مجبورید صحبت کنید و خوش‌تان نمی‌آید، از قیافه‌تان فهمیده می‌شود. البته این شاید یکی از خصوصیات مؤمن است که می‌گویند: چشم مؤمن مثل عکاسی و دوربین است. صحبت که می‌کند، می‌فهمد که این از روی ایمان صحبت می‌کند یا تشریفات صحبت می‌کند. توبه اگر ناکامل باشد، اگر توبه ضعیف

باشد یعنی کاملاً از عمل قبلی بدتان نیاید که بخواهید آن را به کلی رها کنید، می‌گویید زیاد کار ضروری ای نیست. به همین اندازه که این توبه‌تان سست باشد، دومرتبه احتمال اینکه به وضعیت اوّل برگردید، هست. این قضیه معتادین هم که شما می‌بینید معتادین را ترک می‌دهند، ترک می‌کند، خودش هم می‌گوید ترک کردم ولی به زودی، با یک جزئی حرکت جدیدی دومرتبه به همان خطای اوّلیه‌اش برمی‌گردد، برای اینکه توبه‌اش کامل نبوده. البته این مورد اعتیاد یک مسأله‌ی دیگری هم هست و آن اینکه بدن به مواد مخدّر عادت کرده است.

در مورد توبه‌ی کامل می‌گویند که خداوند از دیدن روی گناهکاری که از کارهای خودش به درگاه خدا پناه آورده و توبه کرده و از گذشته‌ی خودش شرم دارد و ناراحت است، چهره‌ی این چنین توبه‌کاری در نظر خداوند از چهره‌ی آن کسی که همه‌اش نماز و روزه داشته، محبوب‌تر است. برای چه؟ برای اینکه آن معلوم نیست چرا آن کار صلاح را پیش گرفته ولی این معلوم است که یک کار خلافی مورد نظرش بوده، با استدلال فکری فهمیده که باید او را رها کند و یک راه جدیدی بگیرد. این است که خداوند به او، اظهار علاقه‌ی کامل می‌کند منتها به همان شرطِ مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً، عمل صالح یکی همین است که جبران کند. آنچه که قبلاً کرده و زیان یا ضرری به دیگران زده، آنها را جبران کند. حالا ان شاء الله ما صورتِ قدم اوّلِ توبه که گفتنِ اَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّيْ وَ اَتُوْبُ اِلَيْهِ

است، آن را انجام می‌دهیم. ان شاء الله قدم‌های بعدی‌اش را هم خداوند بزند پس کله‌مان بگوید: یاالله! ادامه بدهید و ادامه بدهیم.

چگونه به دنبال علم واقعی باشیم؟^۱

ما خطبه‌ی روز جمعه را می‌گوییم، می‌شنویم یا می‌خوانیم. معنایش بطور مجمل از ذهنمان می‌گذرد ولی معنای واقعی آن را اگر فکر کنیم، اصلاً مغزمان می‌ترکد به قولی. همه‌ی صنع خدا و همه‌ی آنچه که در رابطه با خداوند است، همین حال را دارد. خودش به ما طاقت و قدرت داده.

ما می‌گوییم درود و چی بَعْدَ ذَرَاتِ الْمَوْجُودَاتِ یعنی یک انسانی خودش شکر می‌کند به درگاه خدا، برای خودش. خدایا شکر که من را آفریدی. این منت است ولی این یک ذره از موجودات خداست، صحیح است. یک بشر ذره‌ای است در این عالم. برای اینکه ما یک بشر، هر کدام خودمان، در این اتاق به این اندازه چقدر انسان جا می‌شود؟ چقدر ذرات هست؟ بعد این اتاق در شهری است، در مملکتی است، در قاره‌ای است، در کره‌ی زمین است و بعد این کره‌ی زمین در این دریای عظمتِ خلق! اگر خیلی فکر کنیم، واقعاً قلبمان برای یک چنین چیزهایی جا نمی‌گیرد! ولی در همین موجودات، در همین موجودی که خودمان هستیم و بطور ساده می‌گوییم: «شکر». شکر نعمت‌هایی که دادی، شکر نعمتِ وجود که به من دادی ولی هر ذره‌ی ما خودش یک وجودی دارد. یاخته‌های مختلفِ بدن، هر کدامشان مستقلاً خودشان جان دارند کما اینکه آن نطفه که به اصطلاح وارث و حامل نسل است، از

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۶/۱۲ ه. ش.

انسانی که خودش یک وجود است، یک وجود مثل خودش زاییده می‌شود. این قوه‌ی خلاقه مال خودش نیست کما اینکه در اواخر عمر هم دیگر از بین می‌رود، تمام می‌شود. این نیرویی است که به او دادند ولی از آن گذشته، خود همین انسان، یک فرد انسان را تجزیه کنیم، میلیاردها سلول داده و هر سلولش، جان مستقلی دارد. گلبول‌های خون هر کدام یک جان مستقلی دارند، حرکت می‌کنند. یک قطعه‌ی گوشت بدن را برداریم زیر ذره‌بین نگاه کنیم، تعداد زیادی مولکول و سلول دارد. این عدد چقدر زیاد است! و آنوقت حسابگری‌اش، که اینها با هم، در چه ارتباط‌هایی باشند چون خداوند دنیا را آفریده، ظاهراً متفرّق آفریده و هر کدام از اینها در جستجوی شریکی برای خودش هستند که ادامه پیدا کنند. این همه نیرو، اینها را خداوند آفریده، به بشر هم اجازه داده و بلکه مجبورش کرده که برود دنبال اینها و کشفشان کند، خودش ببیند. این هم خودش یک محبتی است که خدا فرموده است که ما بگردیم و ببینیم طلب‌العلم که گفته‌اند، علم فقط این نیست که *ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا*. به قول سعدی می‌گوید که در جامع بعلبک نشسته بودم، دو تا طلبه با هم بحث می‌کردند می‌گفتند: *ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا*. من به آنها گفتم که آقا! فارس و روم (یعنی دو تا ابرقدرت آن زمان) مدت‌ها جنگ کردند و هم را زدند، تا به صلح انجامید. این زید و عمرو تو هنوز هم را می‌زنند؟! *ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا!* منظور این علم نیست. برای اینکه اگر علم این باشد که ما یک بار گفتیم: *ضَرَبَ*

زَيْدٌ عَمْرًا، کافی است دیگر. دیگر دنباله ندارد ولی علم را گفته است که علم یعنی آنچه که پیغمبران ببینند و به آنها نشان بدهند. پیغمبر بعد از معراج (یک حدیث مفصّلی هم هست که از معراج پیغمبر بود) می‌گوید دیدم یک جا یک عده‌ای چرک و آلودگی‌ای که از خودشان درمی‌آمد، می‌خوردند. گفتم: اینها چه کسانی هستند؟ جبرئیل گفت: اینها رباخوارانند. این علم است که ربا اینطوری است ولی به ما می‌گویند، به ما هم همان صاحب علم گفته است ولی ما همینطور تفریحی رد می‌شویم و همه‌ی اینها به ما گفته‌اند که هر چه در راه خدا بدهید، خداوند ده برابرش پاداش آن را می‌دهد و از خودش هم یک چیزهایی اضافه می‌کند. به ما هم گفته‌اند. ما هم همینطوری می‌دانیم ولی ندیدیم. این است که من مثلاً گاهی، یکی، دوبار وقایع کوچک اتفاق افتاد که درست این را دیدم. شکر خدا کردم که آنچه را که علم زبانی داشتم، علم واقعی برایم ایجاد کرد، که دیدم. به ما هم گفته: بروید دنبال علم، بروید بفهمید اینکه بَعْدَ ذَرَاتِ الْمَوْجُودَاتِ می‌گویید، اصلاً می‌دانید چند تا صفر جلوی این بگذارید که این عدد معلوم باشد؟ نه!

به هر جهت در مورد این عظمت و این که فرموده‌اند در مورد مسأله‌ی وحدت وجود و اینها زیاد فکر نکنید برای همین است که واقعاً انسان دیوانه می‌شود. این عالم خلقت را هر چه فکر کنید، همین یکی، بر عظمت خداوند کافی است.

فهرست جزوات قبل

شماره مجموعه	عنوان	قیمت (تومان)
۱	جزوات ۱ الی ۱۲ شامل: گفتارهای عرفانی ^۱ زمستان ۱۳۸۶ الی تابستان ۱۳۸۷ / گفت وگوهای عرفانی ^۲ (شش مصاحبه در سال ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷) / مکاتیب عرفانی ^۳ از سال ۱۳۷۵ الی ۱۳۷۹ / جزوات موضوعی استخاره و مقدمه‌ی روز جهانی درویش و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۸۰۰۰
۲	جزوات ۱۳ الی ۱۶ شامل: جزوات موضوعی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول) و حقوق مالی و عُشریه (قسمت اول) / گفتارهای عرفانی مهرماه ۱۳۸۷ / مکاتیب عرفانی سال ۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۱۰۰۰
۳	جزوات ۱۷ الی ۲۱ شامل: گفتارهای عرفانی پاییز ۱۳۸۷	۱۰۰۰
۴	جزوات ۲۲ الی ۲۵ شامل: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت صادق (ع) (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت سجاد (ع) (شرح رساله حقوق) (قسمت اول) / مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۱-۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	۱۰۰۰
۵	جزوات ۲۶ الی ۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد الی دی ماه ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	۱۰۰۰
۶	جزوات ۳۰ الی ۳۳ شامل: گفتارهای عرفانی زمستان ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	۱۰۰۰

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۱۰۰۰	جزوات ۳۴ الی ۳۸ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۴-۱۳۸۲ / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)	۷
۱۰۰۰	جزوات ۳۹ الی ۴۳ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۷-۱۳۸۴ / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت‌های سوّم و چهارم) / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)	۸
۱۰۰۰	جزوات ۴۴ الی ۴۷ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	۹
۱۰۰۰	جزوات ۴۸ الی ۵۲ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد تا مهر ۱۳۸۹	۱۰
۱۰۰۰	جزوات ۵۳ الی ۵۷ شامل: گفتارهای عرفانی اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸ / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوم: عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۱۱
۱۰۰۰	جزوات ۵۸ الی ۶۲ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد و تیر ۱۳۸۸ / جزوات موضوعی درباره‌ی حقوق مالی و عُشریه (قسمت دوم) و خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم) / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم، سال‌های ۸۹-۱۳۸۸) / رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)	۱۲
۱۰۰۰	جزوات ۶۳ الی ۶۷ شامل: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت‌های دوم الی چهارم) / گفتارهای عرفانی تیر ۱۳۸۸	۱۳
۱۰۰۰	جزوات ۶۸ الی ۶۹ شامل: گفتارهای عرفانی تیر الی شهریور ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت‌های هفتم الی نهم)	۱۴
-	جزوه ۷۰: مُلخص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)	-
۱۰۰۰	جزوات ۷۱ الی ۷۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آذر ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)	۱۵

۵۰۰	جزوه ۸۰: شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	
۱۰۰۰	جزوات ۸۱ الی ۸۹ شامل: گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمتهای اول الی نهم) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	۱۶
۵۰۰	جزوه ۹۰: مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	
۱۰۰۰	جزوات ۹۱ الی ۹۹ شامل: گفتارهای عرفانی آذر الی اسفند ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	۱۷
۵۰۰	جزوه ۱۰۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۰۱ الی ۱۰۹ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین الی خرداد ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	۱۸
۵۰۰	جزوه ۱۱۰: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۱۱ الی ۱۱۹ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد الی شهریور ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	۱۹
۵۰۰	جزوه ۱۲۰: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۱: درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	
۵۰۰	جزوه ۱۲۲: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۳: فهرست موضوعی جزوات	
۵۰۰	جزوه ۱۲۴: درباره‌ی ذکر و فکر	
۵۰۰	جزوات ۱۲۵ الی ۱۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آبان ۱۳۹۰	۲۰
۲۰۰	جزوه ۱۳۰: درباره‌ی بیعت و تشرف	
۵۰۰	جزوات ۱۳۱ الی ۱۳۹ شامل: گفتارهای عرفانی آبان الی اسفند ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	۲۱
۵۰۰	جزوات ۱۴۰ الی ۱۴۹ شامل: گفتارهای عرفانی اسفند ۱۳۹۰ / پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۲۲
۲۰۰	جزوه ۱۵۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	

۵۰۰	جزوات ۱۵۱ الی ۱۵۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی دعا (قسمت اول) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اول) و درباره‌ی بیماری و شفا/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	۲۳
۵۰۰	جزوات ۱۶۰ الی ۱۶۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی روح (قسمت اول) و درباره‌ی دعا (قسمت دوم) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت اول) و درباره‌ی استخاره (قسمت اول)/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۴
۲۰۰	جزوه ۱۷۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۷۱ الی ۱۷۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی آداب حضور در مجالس فقری (قسمتهای اول و دوم) و درباره‌ی روح (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت دوم) و درباره‌ی استخاره (قسمت دوم) و درباره‌ی امر به معروف و نهی از منکر/ گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی بهار ۱۳۹۲ و فهرست فایل‌های متنی، صوتی و تصویری بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (جزوه هارد اکسترنال شماره یک)	۲۵
۲۰۰	جزوه ۱۸۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۵۰۰	جزوات ۱۸۱ الی ۱۸۹ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی فروردین الی تیر ۱۳۹۳ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفدهم)	۲۶
۲۰۰	جزوه ۱۹۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۱: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	

۲۰۰	جزوه ۱۹۲: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۳: فهرست موضوعی جزوات (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۴: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۵: درباره‌ی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۹۶ الی ۲۰۵ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی مرداد، شهریور، مهر و آبان ۱۳۹۳	۲۷
۵۰۰	جزوات ۲۰۶ الی ۲۱۵ شامل: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۸
۲۰۰	جزوه ۲۱۶: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد دوم)	
۱۵۰	جزوات ۲۱۷ و ۲۱۸ شامل: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هجدهم)	